**اصول، جلسه 71: 26/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد جریان استصحاب در شبهات حکمیه بود. جلسة قبل اصل استصحاب بقای مجعول را صحبت کردیم و اشکالی که شهید صدر در استصحاب بقای مجعول مطرح فرمودند را پاسخ گفتیم و عرض کردیم که مجعول یک وجود انتزاعی به تبع وجود جعل دارد و به این عنوان انتزاعی که برای مجعول هست یک عنوان حقیقی هست نه یک عنوان مسامحی و فرضی و صحت سلب ندارد. خب حالا ببینیم این شبهة تعارض استصحاب بقای مجعول با استصحاب عدم جعل زائد را که در کلام مرحوم آقای خویی وارد شده این استصحاب را چگونه می‌توانیم در موردش صحبت کنیم. مرحوم نایینی یک پاسخی. اصل این شبهه در کلام مرحوم نراقی وارد شده و مرحوم نایینی به آن سبکی که مرحوم آقای خویی اصل تعارض را طرح کرده به همان سبک تعارض را مطرح کرده که استصحاب بقای مجعول با استصحاب عدم جعل زائد معارضه دارد. این به این نحو استدلال را تقریب کرده. در مقام پاسخ به این تقریب ایشان فرموده که آن چیزی که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال مجعول است. شما اگر می‌خواهید با استصحاب عدم جعل زائد خود اثری که بر عدم جعل زائد هست بار کنید، جعل وجوداً و عدماً اثر ندارد. موضوع حکم عقل به لزوم انفصال مجعول است. اگر می‌خواهید با استصحاب عدم جعل زائد عدم مجعول را اثبات کنید این مثبت است. چون ترتب مجعول بر جعل ترتب عقلی است، لازمة عدم جعل، عدم تحقق مجعول عند تحقق الموضوع هست. بنابراین علی ای تقدیر استصحاب عدم جعل زائد جاری نمی‌شود تا با استصحاب بقای مجعول معارضه کند. مرحوم آقای خویی اینجا در مقام پاسخ می‌فرمایند که آن چیزی که عقل حکم می‌کند به، برای عقل برای لزوم امتثال لازم هست، همین مقداری که جعل تحقق داشته باشد و موضوع خارجیت پیدا کند کافی هست برای این‌که عقل حکم به لزوم امتثال کند. اگر جعل هم در خارج، جعل هم تحقق نداشته باشد، جعل و تحقق موضوع در خارج این دو جزء موضوع حکم عقل به لزوم انفصال هست. هر یک از این دو جزء منتفی بشوند، حکم عقل به تنجیز از بین می‌رود. پس با عدم جعل زائد که با استصحاب اثبات بشود حکم عقل به تنجیز مرتفع می‌شود. دیگر لازم نیست ما مجعول را منتفی کنیم تا آن شبهه‌ای که مرحوم آقای نایینی مطرح کردند و پاسخی که مرحوم آقای نایینی مطرح کردند اینجا می‌آید.

مرحوم آقای صدر اینجا صور مختلف مسأله را مطرح فرمودند. می‌فرمایند که یک موقعی ما می‌گوییم که دو تا موضوع را باید مد نظر داشت، یکی این‌که ترتب مجعول بر جعل این ترتب شرعی است یا عقلی؟ این مطلب را مد نظر، تشقیق شقوق از این جهت که آیا ترتب مجعول بر جعل را عقلی می‌دانیم یا شرعی می‌دانیم. این یک نکته. نکتة دیگر این‌که آیا ما اثر را بر خصوص جعل می‌دانیم، یعنی موضوع حکم عقلی به تنجیز را جعل می‌دانیم یا خصوص مجعول می‌دانیم. یا احد الامرین می‌دانیم، یا مجموع الامرین می‌دانیم. این ۴ احتمال دارد. اگر موضوع حکم عقل را جعل بدانیم، استصحاب مجعول جاری نمی‌شود. اگر فقط جعل بدانیم. اگر موضوعش را مجعول بدانیم، موضوع حکم عقل، استصحاب عدم جعل، اگر ترتبش را عقلی بدانیم، استصحاب جعل نفیا و اثباتاً، اگر ترتبش را عقلی بدانیم، فایده ندارد، چون نسبت به محقق موضوع که مجعول هست مثبت است. اگر ترتبش را شرعی بدانیم، استصحاب ناظر به مرحلة جعل حکومت دارد نسبت به مجعول، چون سببی است، معذرت می‌خواهم، استصحاب بقای جعل فرض این است که اصلاً مال مجعول است، استصحاب بقای جعل نسبت به مجعول بله حکومت دارد. حکومت دارد چون ناهی سبب هست، استصحاب بقای جعل چون ترتبش شرعی هست، مجعول را اصلی را که در ناحیة سبب جاری می‌شود نسبت به اصلی که در ناحیة مسبب جاری می‌شود حکومت دارد. یعنی همان وجه تقدیمی که حالا حکومت تعبیر بکنیم یا بگوییم مقدم است. اصل در ناحیة سبب بر اصل ناحیة مسبب مقدم هست. اگر اثر مال احد الامرین باشد. یعنی هم جعل موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال. هم مجعول موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال. استصحاب عدم جعل زائد، این تنجیزی که از ناحیة جعل زائد می‌آید، آن تنجیز را مرتفع می‌کند. و این منافات با این ندارد که از ناحیة بقای مجعول که به حکم استصحاب ثابت شده است، تنجیزی بیاید. پس بنابراین استصحاب عدم جعل زائد و استصحاب بقای مجعول هر دو جاری می‌شوند، ولی نتیجه‌اش مطابق استصحاب بقای مجعول است. چون استصحاب عدم جعل زائد فایده‌بخش نیست، برای اثبات نفی تنجیز به‌طور کامل. نفی تنجیز من حیث الجعل را فقط اثبات می‌کند. نفی تنجیز من حیث المجعول را اثبات نمی‌کند. از حیث مجعول ما بقای مجعول را به استصحاب ثابت می‌کنیم، و همین مقدار برای تنجیز کافی هست. اگر اثر مال مجموع الامرین باشد. هم باید جعل ثابت باشد، هم مجعول ثابت باشد. خب اینجا استصحاب بقای مجعول به تنهایی کافی نیست. باید استصحاب بقای جعل هم ما بکنیم و فرض این هست که استصحاب عدم جعل زائد را ما داریم می‌کنیم. بنابراین نتیجة بحث این هست که یکی از دو جزء موضوع حکم عقل به تنجیز که عبارت باشد از جعل وقتی او منتفی شد به حکم استصحاب، تنجیز عقلی هم منتفی می‌شود. لازم نیست هر دو جزئش منتفی بشود. همین‌که یکی از دو جزئش منتفی شد تنجیز هم منتفی می‌شود. خب این بیانی که مرحوم شهید صدر اینجا مطرح می‌کنند.

به نظر می‌رسد که اینجا آن چیزی که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال به تنجیز مجعول است. ولی یک نکته‌ای وجود دارد. آن این است که بین جعل و مجعول همچنانی که ملازمه در مرحلة واقع وجود دارد، ملازمه در مرحلة ظاهر هم وجود دارد. و در اینجایی که ملازمه هم در مرحلة واقع باشد هم در مرحلة ظاهر بحث اصل مثبت پیش نمی‌آید. خب توضیح ذلک اوّل یک نکته‌ای را اشاره کنم. در بحث استصحاب و بحث‌های مربوط به اصل مثبت آقایان، مرحوم شیخ انصاری جایی که واسطه خفی باشد را استثناء می‌کنند. می‌گویند گاهی اوقات ترتب حکم به دقت عقلیه بر ملزوم است، ولی عرف آن اثر را اثر ملزوم نمی‌بیند. اثر لازمش هم می‌بیند، در نتیجه این ملزوم که واسطة ترتب این اثر بر لازم هست را مخفی می‌بیند، کأنّ آن اثر را اثر لازم هم می‌بیند. به اصطلاح به آن می‌گویند واسطه، واسطة خفی است. در جایی که واسطة خفی باشد اصل مثبت مشکلی ندارد. این یک موردی هست که مرحوم شیخ استثناء کردند از اصل مثبت.

مرحوم آخوند یک مورد دیگری را استثناء می‌کنند. می‌فرمایند گاهی اوقات ملازمه اینقدر شدید هست، اینقدر واضح هست، به طوری که همچنانی که در حکم واقعی بین ملزوم و لازم تفکیکی نیست، در حکم ظاهری هم بین ملزوم و لازم تفکیکی نیست. مثلاً فرض کنید اگر زید پدر عمرو باشد، شارع مقدس ظاهراً زید را پدر عمرو قرار بدهد، به دلیل مثلاً رضاع زید پدر عمرو تلقی بشود، پسر بودن عمرو برای زید هم به حکم ظاهری ثابت می‌شود. بین ابوّت زید نسبت به عمرو و بنوّت عمرو نسبت به زید، همچنان که ملازمه هست در مقام واقع، ملازمة در مقام ظاهر هم وجود دارد. بنابراین وقتی شارع مقدس حکم ظاهری کرد به تحقق بنوّت زید نسبت به عمرو، این حکم ظاهری، حکم ظاهری کرد نسبت به ابوّت زید نسبت به عمرو، حکم ظاهری نسبت به بنوّت عمرو نسبت به زید هم ظاهراً تحقق پیدا می‌کند. و اماره‌ای که دال بر ابوّت زید نسبت به عمرو است، آن اماره نتیجه‌اش اثبات بنوّت عمرو نسبت به زید را هم می‌کند. چون اماره دال بر حکم ظاهری است. و لوازم اماره حجت هست. پس اماره‌ای که دال بر حکم ظاهری ابوّت زید نسبت به عمرو می‌کند، دال بر بنوّت عمرو نسبت به زید هم هست. در ما نحن فیه به نظر می‌رسد که حکم عقل مترتب بر مجعول هست. ولی همچنانی که جعل واقعی، مجعول واقعی را به دنبال می‌آورد، جعل ظاهری هم مجعول ظاهری را به دنبال می‌آورد. وقتی شارع می‌گوید که واقعاً می‌گوید المستطیع وجب علیه الحج، این نتیجة المستطیع وجب علیه الحج واقعی این است که با تحقق مستطیع در عالم خارج وجوب فعلیت پیدا کند. اگر حکم ظاهری شارع کرد که این مفاد جملة المستطیع یجب علیه الحج هنوز موجود است. کما این‌که در جایی که ما مثلاً نمی‌دانیم این المستطیع یجب علیه الحج نسخ شده است یا نسخ نشده است. شارع به حکم استصحاب می‌گوید این جعل هنوز موجود است. لازمة این‌که این جعل الآن موجود است این هست که اگر مستطیع در خارج تحقق پیدا کند، مجعول ظاهری هم تحقق پیدا می‌کند. یعنی همچنانی که جعل واقعی، مجعول واقعی را به دنبال می‌آورد، جعل ظاهری هم مجعول ظاهری را به دنبال می‌آورد و دلیلی که دال بر جعل ظاهری هست، دلیل بر تحقق مجعول ظاهری عند تحقق الموضوع هم هست. به نظر می‌رسد که جعل با مجعول تفکیک ناپذیرند، یعنی هم در مقام واقع ملازمه بین اینها هست هم در مقام ظاهر. در نتیجه، نتیجة این بحث این می‌شود که اگر ما مجعول را، به اصطلاح، استصحاب عدم جعل زائد را کردیم، لازمة استصحاب عدم جعل زائد عدم تحقق مجعول عند تحقق الشرط است. و استصحاب عدم جعل زائد چون در مرحلة سبب هست، بر استصحاب بقای مجعول حکومت دارد. به نظر می‌رسد که این دو تا استصحاب را که ما در نظر بگیریم، همچنان که ما در بحث، استصحاب قضیة تعلیقیه، شبیه همین بحث در استصحاب قضیة تعلیقیه و استصحاب قضیة تنجیزیه یا عدمی تنجیز جاری است. اگر استصحاب بقای قضیة تعلیقیه را ما بتوانیم جاری کنیم در جایی که بین بقای آن قضیة تعلیقیه و آن قضیة تنجیزیه یک نوع ملازمة در حکم ظاهری هم برقرار باشد. استصحاب بقای قضیة تعلیقیه مقدم هست بر استصحاب بقای قضیة تنجیزیه. در آن مثال‌های معروفی که در بحث استصحاب تعلیقی مطرح است که آیا استصحاب تعلیقی جاری می‌شود یا استصحاب تنجیزی جاری می‌شود، در آن مثال‌های معروف که اینجا اگر استصحاب قضیة تعلیقیه یک نوع ملازمة در مقام ظاهر هم تحقق قضیة تعلیقیه با تحقق جزا عند تحقق الشرط در مقام ظاهر ملازمه داشته باشد که معمولاً هم چنین ملازمه‌ای دارد، آن وقت استصحاب مربوط به قضیة تعلیقیه مقدم هست بر استصحاب مربوط به مرحلة تنجیزیه، چون شک ما در این‌که حکم تنجیزی تحقق دارد یا تحقق ندارد ناشی از آن قضیة تعلیقیه است. در ما نحن فیه هم ما شکمان در این‌که این جعل آیا در زمان دوم موجود هست یا موجود نیست، ناشی از این هست که آیا جعلی که زمان دوم را در بر بگیرد وجود دارد یا وجود ندارد. اگر استصحابی اثبات کرد که جعل در زمان دوم موجود نیست، این استصحاب بر استصحاب بقای مجعول مقدم است. چون استصحاب در ناحیة سبب هست، و استصحاب بر ناحیة سبب بر استصحاب در ناحیة مسبب مقدم است. و فرض هم این هست که ما استصحاب در مقام جعل، جعل ظاهری را اثبات می‌کند و جعل ظاهری ملازمه دارد با مجعول ظاهری. بنابراین استصحاب عدم جعل زائد مقدم هست بر استصحاب بقای مجعول. پس بنابراین اگر بخواهیم ما به این نحو مشی کنیم باید بگوییم که استصحاب عدم جعل زائد جاری می‌شود، نه استصحاب بقای مجعول. ولی به نظر می‌رسد که اصل این شبهه‌ای که مرحوم نراقی مطرح فرموده‌اند، اگر واقعاً عرف به استصحاب عدم جعل زائد توجه داشته باشد، آن مقدم است بر استصحاب بقای مجعول. ولی خیلی وقت‌ها عرف اصلاً به این موضوع توجه ندارد. اگر توجه داشته باشد استصحاب عدم جعل زائد مقدم است. ولی خیلی وقت‌ها به نظر می‌رسد عرف ذهنش به آن استصحاب عدم جعل زائد نمی‌رود، کاشفش هم این است که قبل از مرحوم نراقی اصلاً این شبهه در کلمات مطرح نبوده، مرحوم نراقی هم به آن دقت‌های عقلی که داشته این شبهه را مطرح کرده و اینها چیزهایی هست که با یک دقت‌های عقلی این مطالب را به دست آوردند. اگر در جایی آن چیزی که مربوط به مرحلة جعل هست، مورد توجه عرف باشد و نسبت به آن یقین و شک تصویر بشود آن مقدم هست. حالا من یک مطلبی را مشابهش را عرض بکنم که آنجا به نظر می‌رسد که شبیه همین بحث استصحاب بقای جعل و بقای مجعول و عدم جعل زائد هست. فرض کنید یک ازدواج موقتی انجام شده، ما نمی‌دانیم این ازدواج موقت یک ساعته بوده یا دو ساعته بوده. اینجا هم شبیه همان دو تا اصلی که مرحوم آقای خویی تصویر کردند اینجا هم تصویر می‌شود. یک استصحاب بقای مجعول. آن ساعت اول که خب ما یقین داریم که این زوجیت حاصل است. در ساعت دوم نمی‌دانیم زوجیت هنوز باقی هست یا باقی نیست، استصحاب بقای زوجیت می‌توانیم بکنیم. این همان استصحاب بقای مجعول است شبیه استصحاب بقای مجعول. اینجا یک استصحاب عدم جعل زائد هم شبیه همان اینجا داریم. ما اینجا دو تا اصل نسبت به عقد نکاح می‌تواند مطرح باشد. یکی این‌که ازدواج عقد یک ساعته، استصحاب عدم عقد یک ساعته را جاری کنیم. این استصحاب عدم عقد یک ساعته اثر ندارد، چون اگر می‌خواهد اثبات کند که ساعت اوّل زوجیت حاصل نشده، که خب قطعاً ساعت اوّل زوجیت حاصل شده. می‌خواهد اثبات کند که زوجیت یک ساعته نبوده دو ساعته بوده، لازمه‌اش را ثابت کند که مثبت است. بنابراین استصحاب عدم تحقق عقد یک ساعته جاری نمی‌شود. استصحاب عدم تحقق عقد دو ساعته جاری می‌شود که اثبات می‌کند که برای اثبات این‌که عقد روی ساعت دوم انجام نشده. خب این استصحاب عدم، شبیه استصحاب عدم جعل زائد هست. به نظر می‌رسد که اینجا عرف به این استصحاب توجه دارد، استصحاب عدم عقد دو ساعته را مقدم می‌داند بر استصحاب بقای زوجیت. چون شک ما در بقای زوجیت ناشی از این هست که شک داریم که آیا عقد دو ساعته تحقق پیدا کرده است یا تحقق پیدا نکرده است. اگر عقد دو ساعته تحقق پیدا نکرده باشد، خب دیگر ما شک نداریم. شک ما در این هست، در تحقق عقد دو ساعته. پس بنا بر این وقتی عقد دو ساعته را ما با استصحاب نفی کردیم، استصحاب بقای زوجیت به نظر می‌رسد جاری نباشد. اینجا یعنی خلاصة کلام این هست که در هر جایی که، حالا این نکته را هم عرض بکنم. اینجا استصحاب این هم در این مثالی که زدم، ملازمه هم بین اعم از ظاهر و واقع است. استصحاب اگر گفتش که عقد دو ساعته تحقق ندارد، یعنی به حکم ظاهری تحقق عقد دو ساعته را نفی کردیم، زوجیت برای زمان دوم هم نفی می‌شود. چون زوجیت زمان دوم نتیجة آن عقد دو ساعته است. عقد دو ساعته وقتی واقعاً وجود داشته باشد، واقعاً زوجیت در زمان دوم هست. ولی وقتی ظاهراً وجود داشته باشد، ظاهراً موجود است. وقتی ظاهراً معدوم بشود، ظاهراً زوجیت در زمان دوم تحقق ندارد. اینجا ملازمه مال اعم از ظاهر و واقع هست. تحقق عقد در زمان دوم ظاهراً ملازمه دارد با تحقق زوجیت در زمان دوم. عدم تحقق عقد نسبت به زمان دوم ظاهراً ملازمه دارد با عدم تحقق زوجیت ظاهراً نسبت به زمان دوم. بنابراین بحث اصل مثبت پیش نمی‌آید ولی اصل جاری در ناحیة عقد بر اصل جاری در ناحیة زوجیت مقدم هست. حالا تعبیرش را، چون اصل سببی بر اصل مسببی مقدم هست، حالا تعبیرش را حکومت تعبیر می‌کنید هر تعبیر دیگری که در تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی تعبیر می‌کنید به هر حال اصل در ناحیة سبب بر اصل در ناحیة مسبب مقدم است. به نظر می‌رسد که در اینجور موارد اگر عرف به اصل در ناحیة سبب توجه داشته باشد، اصل در ناحیة مسبب را جاری نمی‌کند. به دلیل حکومت یا هر وجه دیگری که بر تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی جاری می‌شود. ولی در بحث استصحاب بقاء جعل و بقاء مجعول این بیان ناتمام است، به دلیل این‌که عرف اصلاً عدم جعل زائد را به آن شکلی که بگوییم ما نمی‌دانم در اوّل شریعت همة این جعل‌ها نبوده است بعد نمی‌دانیم این جعل، جعلی که شامل جعل دوم شده است، نشده است، یک همچین جعلی موجود است یا موجود نیست، این به این شکل اصلاً عرفی به نظر نمی‌رسد. اگر عرفی باشد باز معارضه ندارد. به نظر می‌رسد که یا عرفی نیست، استصحاب بقای عدم جعل زائد، اگر عرفی باشد استصحاب عدم جعل زائد مقدم هست بر استصحاب بقای مجعول و این تعارضی که مرحوم آقای خویی رحمت الله علیه تصویر فرمودند علی ای تقدیر به نظر می‌رسد تمام نباشد. خب بحث حالا دیگر ریزه کاری‌های دیگری این بحث را ان‌شاءالله فردا صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان